info@payamdaily.ir

نخستین روزنامه صبح البرز

پیام آشنا

شماره ۲۸۴۱
دوشنبه / ۳۱ شهریور / ۱۴۰۴
۲۹ / ربیع الاول / ۱۴۴۷
22 / September / 2025

صاحب امتیاز: موسسه همگامان اندیشه زمان
مدیرمسئول: محمود حیدری - سردبیر: یاسره حیدری
نشانی: کرج، بلوار تعاون، خیابان فرهنگ، جنب کانون کارشناسان رسمی دادگستری
تلفن: ۳۲۵۳۴۸۳۸-۳۲۵۳۴۴۴۳ - ۰۲۶- فکس: ۳۲۵۳۰۱۰۱
امتیاز در طرح ارزیابی کیفی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۶۷/۸۰
چاپ: کارگر

دیدگاه

به بهانه روز جهانی صلح
یک تناقض تلخ

۳۰ شهریور برابر با ۲۱ سپتامبر، به نام روز جهانی صلح نامگذاری شده است. در این فرصت برآنیم به صورت مختصر و اکاوی نماییم که در این سال ها صلح چه مفهومی پیدا کرده و به کدام بیراهه و ناکجا آباد رفته است؟

به گزارش پیام آشنا به نقل از سیاست روز، صلح، واژه‌ای که باید در ذات خود نشانه آرامش، عدالت، همزیستی و امنیت برای بشریت باشد، امروز بیش از هر زمان دیگری به مفهومی تحریف شده و ابزار دست قدرت‌های سلطه‌گر بدل شده است. روز جهانی صلح را هر سال به یاد همگان می‌آورند اما این یادآوری بیشتر شبیه یک نمایش تبلیغاتی است تا حقیقتی عمیق و پایدار. پرسش اساسی اینجاست؛ کدام صلح و برای چه کسانی؟ در جهانی که هر گوشه آن شعله‌های جنگ و ناامنی از خاورمیانه تا آفریقا و از شرق اروپا تا آمریکای لاتین زبانه می‌کشد، آیا سخن گفتن از صلح چیزی جز تناقضی آشکار است؟ قدرت‌های بزرگ، صلح را نه به معنای توقف جنگ و ایجاد عدالت، بلکه به معنای تثبیت منافع خود تعریف کرده‌اند. هر جا منافعشان در خطر باشد با شعار دفاع از حقوق بشر و آزادی، جنگی تازه می‌آفرینند و هر کجا ثروت و منابعی را تصاحب کنند، همان را به عنوان «صلح پایدار» معرفی می‌کنند.

امروز صلح دیگر نه یک ارزش انسانی، بلکه یک واژه سیاسی و یک ابزار رسانه‌ای شده است. نهادهایی همچون شورای امنیت و سازمان ملل که باید پاسدار عدالت و امنیت جهانی باشند، عملاً به کارگزاران قدرت‌های امپریالیستی تبدیل شده‌اند. وقتی کشوری کوچک مورد تجاوز واقع می‌شود و صدای دادخواهی‌اش در نهادهای جهانی شنیده نمی‌شود، اما همان نهادها برای منافع یک ابرقدرت قطعنامه پشت قطعنامه صادر می‌کنند! آیا هنوز می‌توان باور داشت که صلح معنای واقعی خود را حفظ کرده است؟ صلحی که از آن دم زده می‌شود، چیزی جز استمرار سلطه بسط نفوذ و تحمیل اراده قدرت‌های بزرگ بر کشورهای ضعیف نیست.

بازی با واژه صلح امروز به جایی رسیده است که حتی جنگ‌های ویرانگر با عنوان «عملیات صلح‌بان» یا «مداخله بشردوستانه» توجیه می‌شود. در این منطق وارونه، بمباران یک کشور، نابودی زیرساخت‌ها و آوارگی میلیون‌ها انسان، گامی در مسیر صلح خوانده می‌شود. این همان سقوط مفهومی است که واژه صلح را از محتوای واقعی‌اش تهی کرده و آن را به پوششی برای توجیه تجاوزگری بدل ساخته است. آنچه امروز به نام صلح تبلیغ می‌شود، بیشتر به یک قرارداد موقت برای تقسیم منافع و کنترل منابع شباهت دارد تا برقراری عدالت و امنیت برای ملت‌ها.

جهان امروز بیش از هر زمان دیگر نیازمند صلح واقعی است. صلحی که ریشه در عدالت، احترام متقابل، کرامت انسانی و رهایی ملت‌ها از سلطه داشته باشد. اما تا زمانی که معیار صلح به امنیت ملت‌ها بلکه منافع قدرت‌های امپریالیستی باشد این روز جهانی چیزی جز یادآور یک تناقض تلخ نخواهد بود. تناقضی که می‌گوید واژه صلح در دنیای کنونی دیگر بازیچه‌ای در دست سلطه‌گران است و هیچ‌نسبتی با حقیقت ندارد.

اگر امروز به نقشه جهان نگاه کنیم، می‌بینیم هر جا نامی از صلح برده می‌شود، درست همان جا آتش جنگ ویرانگر روشن است. نمونه بارز آن فلسطین است؛ دهه‌هاست که مردم بی‌دفاع زیر بمباران و محاصره به سر می‌برند و هزاران کودک و زن قربانی می‌شوند اما همان قدرت‌هایی که خود را مدعی صلح می‌دانند، یا سکوت کرده‌اند یا آشکارا پشت رژیمی ایستاده‌اند که از هر قانون انسانی و بین‌المللی عبور کرده است. این صلحی است که تنها به شرط تضمین منافع اشغالگران تعریف می‌شود. در اوکراین، یمن، سوریه و افغانستان نیز سناریو مشابهی جریان دارد: صلح بهانه‌ای است برای دخالت، تجزیه، فروش اسلحه و تثبیت سلطه.

صلح واقعی، آن گونه که وجدان بشر می‌خواهد، یعنی توقف جنگ، رفع ظلم، احترام به مرزها و کرامت ملت‌ها اما صلحی که در گفتمان قدرت‌های بزرگ عرضه می‌شود، در واقع «مدیریت بحران» برای استمرار بازار سلاح و حفظ هژمونی است. کافی است به آمار صادرات اسلحه نگاه کنیم؛ همان کشورهایی که پرچم صلح‌طلبی را در دست گرفته‌اند، بزرگ‌ترین تولید کنندگان و فروشندگان سلاح‌اند. چگونه می‌توان باور کرد

کسی با یک دست بمب و موشک بفروشد و با دست دیگر شاخه زیتون تکان دهد؟ این تناقضی است که نشان می‌دهد صلح امروز بیشتر شبیه یک تجارت کثیف است تا یک آرمان انسانی.

روز جهانی صلح باید روزی برای اعتراض ملت‌ها باشد نه جشن و نمایش سیاسی. باید فریاد زد که صلح، بدون عدالت و رهایی از سلطه، شعاری پوچ است. تا زمانی که معیار برقراری صلح، منافع قدرت‌های امپریالیستی و شرکت‌های اسلحه‌سازی باشد، هر صلحی موقتی، ظاهری و پوشالی خواهد بود. تنها زمانی می‌توان از صلح سخن گفت که هیچ کشوری حق تحقیر و تجاوز به دیگری نداشته باشد، که حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به رسمیت شناخته شود و که عدالت نه منافع ابرقدرت‌ها، محور تصمیم‌گیری باشد.

امروز بیش از هر زمان دیگر، جهان به بازتعریف مفهوم صلح نیاز دارد؛ صلحی که نه در اتاق‌های دربسته دیپلماتیک و پشت میزهای قدرت، بلکه در خواست میلیون‌ها انسان رنج‌دیده و جنگ‌زده ریشه داشته باشد. اگر این بازتعریف اتفاق نیفتد، واژه صلح همچنان بازیچه‌ای خواهد بود برای تحکیم سلطه و ادامه چرخه خون و خشونت.

فرهاد خادمی

امروز با حافظ

مُفلسانیم و هوای می و مُطرب داریم
آه اگر خرقه پشمین به گرو نَستانند
وصلِ خورشید به شبپَرّه اَعْمی نرسد
که در آن آینه صاحب‌نظران حیرانند

تا که خرابم نکند کی دهد آن گنج به من
تا که به سیلم ندهد کی کشدم بحر عطا

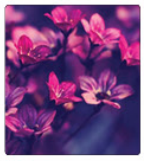

مولانا

اوقات شرعی

اذان صبح	طلوع آفتاب	اذان ظهر	غروب آفتاب	اذان مغرب
۰۴:۳۲	۰۵:۵۶	۱۱:۵۸	۱۸:۰۰	۱۸:۱۸

برگه

هر روز یک فرصت جدید است. هیچ وقت از سوخ دوباره خسته نشوید...

مارک تواین

گزارش روز

اضافه وزن دولت، اضافه‌بار توسعه

ایران سال‌هاست با یک پارادوکس بنیادی دست‌وپنجه نرم می‌کند: دولتی بزرگ پرهزینه و کیوزاده در برابر جامعه‌ای جوان، پرانرژی و نیازمند تحول. اصطلاح «دولت ستگین»، «دولت فربه»، «بزرگی دولت» و ممد تنها یک یا چند واژه اقتصادی نیستند؛ توصیفی هستند از ساختاری که متابع فراوان مصرف می‌کند اما محصول کمی برای توسعه به ارمغان می‌آورد.

به گزارش پیام آشنا به نقل از انصاف نیوز، ایران سال‌هاست با یک پارادوکس بنیادی دست‌وپنجه نرم می‌کند: دولتی بزرگ پرهزینه و کیوازده در برابر جامعه‌ای جوان، پرانرژی و نیازمند تحول. اصطلاح «دولت ستگین»، «دولت فربه»، «بزرگی دولت» و ... تنها یک یا چند واژه اقتصادی نیستند؛ توصیفی هستند از ساختاری که متابع فراوان مصرف می‌کند اما محصول کمی برای توسعه به ارمغان می‌آورد.

دولت فربه، بهره‌وری نحیف

بوروکراسی پرحجم در نظام اداری ایران باعث شده کاری که در کشورهای توسعه‌یافته یک کارمند در حداقل زمان انجام می‌دهد اینجا به چهار کارمند سپرده می‌شود. اما باز هم کارها خوب پیش نمی‌رود. نتیجه روشن است: بیکاری پنهان، هدررفت متابع و چرخه‌ای که در آن هزینه‌های جاری هر سال افزایش می‌یابد اما رفتمان کاری همچنان پایین است. شهروندی که در صف‌های اداری گرفتار می‌شود، این ناکارآمدی را نه در اعداد و جداول، بلکه در زندگی روزمره لمس می‌کند.

منافع شخصی، شایسته‌سالاری سبک

علاوه بر مشکل بزرگی دولت، نبود شفافیت وضعف سازوکارهای پاسخگویی، فضایی فراهم کرده تا بسیاری از مدیران ارشد بیش از آنکه دغدغه افزایش بهره‌وری داشته باشند، به دنبال منافع شخصی یا شبکه‌ای با درون‌حزبی باشند به طوری که این امر تبدیل به یک پدیده اجتماعی گردیده و متاسفانه به یک مسئله غیرقابل حل نیز مبدل گردیده است. نیروهای کارآمد عیبت این امر را به خوبی می‌بینند و چون شایسته‌سالاری جای خود را به روابط داده است، انگیزه و بهره‌وری آنان نیز کاهش می‌یابد و از گردنه تصمیم سازی نیز خارج گردیدهاند. در نهایت این چرخه، ناکارآمدی را بازتولید و بازتولید می‌کند.

هشدارهای مقامات عالی

این نقد البته از درون ساختار و حاکمیت هم بارها و بارها شنیده شده است: در سیاست‌های کلی اصل ۴۴، مقام معظم رهبری بارها بر ضرورت کوچک‌سازی دولت و واگذاری تصدی‌ها به مردم تأکید کرده‌اند. مرحوم آیت‌الله هاشمی رفسنجانی صریح می‌گفت: «دولت بزرگ مزاحم مردم است و هزینه‌های زیادی به جامعه تحمیل می‌کند». حسن روحانی در آغاز دولت یازدهم، شعار «چابک‌سازی دولت» را مطرح کرد. محمود احمدی‌نژاد نیز بارها از «هزینه دولت» به‌عنوان مانع اصلاح اقتصادی یاد کرده بود و امروز، مشاهدات میدانی و ستادی مسعود پزشکیان به صراحت بر همین مسئله انگشت گذاشته است: حکمرانی صحیح و جلوگیری از رانت و فساد در گروبرخورداری از نظام داده دقیق و به‌روز است. او همچنین چابک‌سازی دولت و کاهش هزینه‌های زائد را سیاست قطعی اعلام کرده و از وزرا خواسته ظرف یک ماه گزارش مدیریت متابع و مصرف انرژی ارائه دهند.

این سخنان نشان می‌دهد که مسئله «دولت ستگین»، «دولت فربه»، «بزرگی دولت» دیگر یک بحث و تحلیل دانشگاهی یا یک موضوع متطلقه‌ای مختص یک استان نیست بلکه دغدغه‌ای ملی است که در عالی‌ترین سطوح کشور پذیرفته شده است.

دولت متمرکز، پیرامون فراموش شده

تمرکز متابع و اختیارات در تهران، وزن دولت را بیش از پیش ستگین کرده است. کارشناسان توسعه بارها هشدار داده‌اند که توسعه پایدار بدون تمرکززدایی و مشارکت محلی ممکن نیست. اما ساختار اداری ایران همچنان پیرامون را نادیده می‌گیرد و بارانرژی‌های متطقه‌ای و مهاجرت‌های ناگزیر را استگین‌تر می‌سازد.

هزینه‌های سنگین، جامعه بی‌اعتماد

وقتی دولت برای هر خدمت ساده چندین برابر هزینه بخش خصوصی خرج می‌کند، جامعه ناچار است این بار را از طریق مالیات، تورم یا بدهی تحمل کند. نتیجه ترکیب خطرناک فقر، نابرابری و بی‌اعتمادی است: همان سرمایه اجتماعی که شرط اول توسعه است در این روند فرسوده می‌شود. اما هنوز هیچ راهکاری که موجب رنجش خاطر بازیگران کلیدی و دیدنعان اداره کشور نبوده باشد به اجرا درنیامده است.

راه برون‌رفت: حکمرانی داده‌محور

راه‌حل در حذف دولت یا بی‌دولتی نیست بلکه باید از کارفرمای پرهزینه به تنظیم‌گر عادلانه و کارآمد تبدیل شود و این تغییر تنها از مسیر حکمرانی داده‌محور ممکن است. حکمرانی داده‌محور یعنی استفاده از کلان‌داده‌هایی که در کشور برای تولید و نگهداری آنها کالی هزینه می‌شود اما در استفاده از آنها در حکمرانی تقریباً عملکرد دولت و حاکمیت در حد صفر است. فقط جاهایی که نیاز به استفاده‌های امنیتی و حقوقی پیش می‌آید محل رجوع می‌باشند. بنابراین در این مبحث ما عدم درک صحیح و عدم شناخت ظرفیت‌های اقتصادی و اجتماعی کلان‌داده ها در حکمرانی را مورد توجه قرار دادیم به عبارت بهتر:

کلان‌داده‌های موجود نشان می‌دهند کدام بخش‌ها نیروی مازاد دارند و کدام خدمات باید دیجیتال شوند

کلان‌داده‌ها می‌توانند تمرکززدایی را عادلانه هدایت کنند و عدالت متطقه‌ای را واقعی سازند.

کلان‌داده‌ها معیار شفافیت‌اند و به شهروندان امکان می‌دهند عملکرد مدیران را رصد کنند و جلوی متافع شخصی و رانت گرفته شود.

کلان‌داده‌ها هم برای اداره کردن جامعه، هم برای مدیریت متابع و هم برای اعمال حاکمیت برای توسعه اقتصادی و اجتماعی بسیار ضروری و با اهمیت هستند.

جمع‌بندی: حکمرانی داده‌محور به‌عنوان راه‌حل

اگر اقتصاد را علم تخصیص بهینه متابع بدانیم، دولت ستگین مصداق بارز هدر توسعه است: مصرف متابع بدون تهیه ارزش همه روزه جمهور ایران طی چهار دهه گذشته به ضرورت سیکسازی دولت اشاره کردهاند اما فقدان توجه به کلان‌داده‌های دقیق و شفافیت نهادی مانع تحقق این وعده‌ها بوده است. روزگاری بود که داده‌ای در کشور به صورت دیجیتال خیلی کم تولید می‌شد اما امروز کلان‌داده‌هایی در کشور تولید و نگهداری می‌شوند که بیشتر از چاه‌های نفت برای توسعه با ارزش هستند ولی هنوز کسی این ذخایر گرانقدر را استخراج نکرده است.

راه خروج از این چرخه تنها حکمرانی داده‌محور است.

نخست، شفافیت هزینه‌ها و متابع: با کلان‌داده‌های باز و استاندارد می‌توان به‌طور دقیق ردیابی کرد که هر ریال مالیات کجا خرج می‌شود و کدام هزینه‌ها غیرضروری یا توجیه‌ناپذیر هستند. این همان چیزی است که جلوی رانت، فساد و متافع شخصی را می‌گیرد.

سوم، سنجش بهره‌وری واقعی: کلان‌داده‌ها نشان می‌دهند کدام وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و ادارات با نیروی مازاد فعالیت می‌کنند و کدام بخش‌ها نیازمند بازطراحی یا ادغام‌اند. بدون این داده‌ها، هر اصلاحی به شعار تقلیل می‌یابد.

سوم، تمرکززدایی عادلانه: کلان‌داده‌های متطقه‌ای می‌توانند نشان دهند که کدام استان‌ها در چه حوزه‌هایی کمبود دارند و چه ظرفیت‌هایی مغفول مانده است. بر این اساس، توزیع بودجه و متابع به‌جای چانه‌زنی سیاسی، بر پایه شواهد علمی صورت خواهد گرفت.

چهارم، بازسازی اعتماد عمومی: وقتی مردم به کلان‌داده‌های معتبر و قابل‌راستی‌آزمایی دسترسی داشته باشند، هم بهره‌وری دولت برایشان ملموس می‌شود و هم شایسته‌سالاری دوباره معنا پیدا می‌کند. اعتماد اجتماعی — سرمایه‌ای که امروز فرسوده شده — تنها از مسیر شفافیت داده‌ای احیا خواهد شد.

به بیان دیگر، اشغال‌زدایی دولت فقط با رژیم کلان‌داده‌ای درمان می‌شود. اگر این رژیم آغاز نشود، هیچ بسته خروج از رکود و هیچ برنامه مهار تورم، قادر به برداشتن بار توسعه از دوش جامعه نخواهد بود. برای اینکار نیاز به شورای حکمرانی داده ذیل نهاد ریاست جمهوری داریم. کاری که مسعود پزشکیان می تواند انجام دهد. بیش ۹۹ درصد داده‌ها با به عبارت بهتر کلان‌داده‌ها توسط سامانه‌های دولتی تولید و نگهداری می‌شود و به نظر می‌رسد اجتناب‌ناپذیر بین رامسکن فعلی همین باشد.

حمیدعباسی‌شکوهی
جامعه‌شناس اقتصادی و توسعه

مکث

هنوز برای تعویق مکانیسم ماشه فرصت داریم
در دنیای دیپلماسی هیچ چیز قطعی نیست

در دیپلماسی، تا لحظه آخر نمی‌توان از قطعیت صحبت کرد. احتمالا شاهد ملاقات‌هایی در سازمان ملل بین رئیس جمهور ایران و رئیس جمهور فرانسه که روز دوشنبه به سازمان ملل خواهد رفت و استارمر نخست وزیر انگلستان و صدر اعظم آلمان خواهیم بود که می‌تواند مثبت باشد یا می‌تواند بدون هیچ نتیجه باشد. بنابراین باید این نکته را در نظر داشته باشیم که با توجه به این ملاقات‌ها، شاید مکانیسم ماشه برای ۶ ماه به تعویق بیفتد. می‌توان اینطور گفت که فعلا همه چیز به وقایعی بستگی دارد که در نیویورک انجام می‌شود.

به گزارش پیام آشنا به نقل از فارو، شورای امنیت با رد قطعنامه تمدید تعلیق تحریم‌های ایران، موج جدیدی از تحلیلها در این خصوص ایجاد کرده است. این رای‌گیری که در چارچوب مکانیسم ماشه فعال شده توسط بریتانیا، آلمان و فرانسه انجام شد، نتوانست رای لازم را کسب کند و به این ترتیب تحریم‌های شورای امنیت که ذیل توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ (برجام) تعلیق شده بودند، تا ۲۸ سپتامبر (۷ مهر) احیا خواهند شد.

عبدالرضا فرجی راد، استاد ژئوپلیتیک و سفیر پیشین ایران در نروژ به بررسی این موضوع پرداخته است:

هنوز نمی‌توان با قطعیت درباره مکانیسم ماشه صحبت کرد

عبدالرضا فرجی راد به فارو گفت: «با توجه به این که هنوز یک هفته فرصت داریم تا روی مسئله مکانیسم ماشه کار کنیم، هنوز نمی‌توان در این باره با قطعیت صحبت کرد. لایه‌لای سخنان اخیر امانوئل مکرون نیز، اینطور استنباط می‌شد که وزیر خارجه به نوعی، صحبت کرد که حداقل بخشی از این صحبت‌ها مورد رضایت طرف غربی بوده و بخشی دیگر نزدیک به گونه‌ای مورد بررسی قرار گیرد که مورد قبول طرفین باشد. با توجه به این که فرصت سفر رئیس جمهور به نیویورک طی روزهای آتی را داریم و قرار است که رئیس جمهور یا برخی از رهبران اروپایی ملاقات کند، بنابراین هنوز دریچه ها به طور کامل بسته نشده است.»

وی افزود: «هسته ملاقات آقایان ویتکاف و عراقچی نیز توسط برخی رسانه‌ها منتشر شده است که بر اساس این ادعا بعد از مکالمه تلفنی رخ داده است. بنابراین باید این احتمال را جدی گرفت که در روزها و لحظه‌های آخر بتوان به یک توافق رسید. بر اساس اخبار اعلامی درباره سفر آقای عراقچی به نیویورک، قرار است ایشان با رهبران اروپایی ملاقات کند و این به این معناست که اختیاراتی نسبی به رئیس جمهور داده می‌شود که بتواند پشت میز مذاکرات، بدهبستان کند. اما می‌توان اینطور حدس زد که پیشنهادات جدیدی از سوی ایران به وینکاف داده شده یا داده شود. این نکته را هم فراموش نکنیم که با توجه به روحیات و شخصیتی که از ترامپ می‌شناسیم، ممکن است، لحظه آخر ملاقات را لغو کند.»

وی افزود: «در دیپلماسی، تا لحظه آخر نمی‌توان از قطعیت صحبت کرد. احتمالا شاهد ملاقات‌هایی در سازمان ملل بین رئیس جمهور ایران و رئیس جمهور فرانسه که روز دوشنبه به سازمان ملل خواهد رفت و استارمر نخست وزیر انگلستان و صدر اعظم آلمان خواهیم بود که می‌تواند مثبت باشد یا می‌تواند بدون هیچ نتیجه‌ای باشد. بنابراین باید این نکته را در نظر داشته باشیم که با توجه به این ملاقات‌ها، شاید مکانیسم ماشه برای ۶ ماه به تعویق بیفتد. می‌توان اینطور گفت که فعلا همه چیز به وقایعی بستگی دارد که در نیویورک انجام می‌شود.»

سرنوشت مکانیسم ماشه به نیویورک بستگی دارد

این استاد ژئوپلیتیک در ادامه گفت: «مجموعه این مسائل در کنار یکدیگر، نشان می‌دهد که نمی‌توان با اطمینان گفت دیگر جلی برای توافق وجود ندارد و همه چیز به پایان رسیده است. به همین دلیل است که می‌گویم نمی‌توان هیچ چیز را تمام شده در نظر گرفت. اتفاقی که با پیشنهاد کره جنوبی در سازمان ملل و شورای امنیت مطرح شد و اکثریت رای مثبت داشت، نشان می‌دهد که همه چیز تمام شده است. البته با توجه به محدودیت زمان و محدودیت فرصت دیدارها در نیویورک، بعید به نظرم می‌رسد که توافقی سریع با ایالات متحده شکل بگیرد. اما می‌توان اینطور حدس زد که پیشنهادات جدیدی از سوی ایران به ویتکاف داده شده یا داده شود. این نکته را هم فراموش نکنیم که با توجه به روحیات و شخصیتی که از ترامپ می‌شناسیم، ممکن است، لحظه آخر ملاقات را لغو کند.»

وی افزود: «در دیپلماسی، تا لحظه آخر نمی‌توان از قطعیت صحبت کرد. احتمالا شاهد ملاقات‌هایی در سازمان ملل بین رئیس جمهور ایران و رئیس جمهور فرانسه که روز دوشنبه به سازمان ملل خواهد رفت و استارمر نخست وزیر انگلستان و صدر اعظم آلمان خواهیم بود که می‌تواند مثبت باشد یا می‌تواند بدون هیچ نتیجه‌ای باشد. بنابراین باید این نکته را در نظر داشته باشیم که با توجه به این ملاقات‌ها، شاید مکانیسم ماشه برای ۶ ماه به تعویق بیفتد. می‌توان اینطور گفت که فعلا همه چیز به وقایعی بستگی دارد که در نیویورک انجام می‌شود.»

برش

ضد واکسن‌ها در ایران و جهان چه عقایدی دارند؟

جریان ضد واکسن (Anti-Vaccination Movement) پدیده‌ای جهانی است که با وجود پیشرفت‌های علمی و پزشکی، همچنان در جوامع مختلف مشاهده می‌شود.

به گزارش پیام آشنا به نقل از خبرآنلاین، در ایران نیز این باور تحت تأثیر باورهای سنتی، بی‌اعتمادی به نهادهای دولتی و تبلیغات غیرعلمی شکل گرفته است. عوامل مؤثر در گسترش این جنبش شامل اطلاعات نادرست، تبلیغات گروه‌های خاص و گاه تأثیر فرهنگ‌های سنتی یا مذهبی است که مداخلات پزشکی را غیرضروری می‌دانند.

رایج‌ترین عقاید نادرست ضد واکسن‌ها طی سال‌های اخیر عبارتند از:

واکسن‌ها حاوی میکروچیپ ردیابی هستند: برخی معتقدند واکسن‌ها به‌ویژه کووید-۱۹، میکروچیپ‌هایی برای کنترل و نظارت افراد دارند. ادعایی کاملاً بی‌اساس و بدون شواهد علمی.

واکسن‌ها DNA را تغییر می‌دهند: عده‌ای فکر می‌کنند واکسن‌های mRNA ژن‌های انسان را دستکاری می‌کنند. در حالی که این واکسن‌ها فقط دستورالعمل موقتی برای تولید پروتئین می‌دهند.

واکسن‌ها برای کاهش جمعیت هستند: برخی ادعا می‌کنند واکسن‌ها طرحی برای عقیم‌سازی یا کاهش جمعیت جهان هستند. ادعایی که بدون پشتوانه علمی و در تناقض با داده‌های کاهش مرگ‌ومیر است.

واکسن‌ها باعث بیماری‌هایی مانند اوتیسم می‌شوند: این باور از مطالعه جعلی سال ۱۹۹۸ درباره واکسن سرخک نشأت گرفت که بارها رد شده است.

بدن بطور طبیعی با بیماری‌ها مقابله می‌کند: برخی معتقدند سیستم ایمنی بدن برای درمان همه بیماری‌ها کافی است، در حالی که بیماری‌هایی مانند سرخک یا فلج اطفال بدون واکسن عوارض مرگباری دارند.

واکسن‌ها حاوی مواد خطرناک هستند: ادعا می‌شود واکسن‌ها شامل موادی مانند جیوه هستند، اما مواد تشکیل‌دهنده آن‌ها در مقادیر ایمن و تحت نظارت سازمان‌های بهداشتی استفاده می‌شوند.

این در حالی است که واکسن‌ها سالانه جان میلیون‌ها نفر را نجات می‌دهند و نقش کلیدی در ریشه‌کنی بیماری‌هایی مانند آبله داشته‌اند. سازمان جهانی بهداشت بارها تأکید کرده که واکسن‌ها ایمن و مؤثر هستند و عوارض جانبی جدی آن‌ها بسیار نادر است.

اشاره

۱۱ سپتامبر خاورمیانه! رمز گشایی از یک همانندسازی

نتانیاهو با گره زدن سرنوشت اسرائیل به تجربه تروماتیک آمریکا نه‌تنها به دنبال جلب همدردی جهانی بود، بلکه می‌خواست کارت سفیدی برای هرگونه اقدام نظامی پیش‌دستانه و فراسرزمنی دریافت کند. درست همان‌طور که آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر دریافت کرد.

به گزارش پیام آشنا به نقل از ایسنا: «ما یازده سپتامبر خود را داریم. ما هفتم اکتبر را داریم. آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر چه کرد؟ ما نیز دقیقاً همان کاری را کردیم که آمریکا هنگام تعقیب تروریست‌های القاعده در افغانستان و هنگام کشتن اسامه بن‌لادن در پاکستان انجام داد» این جملات، بخشی از سخنرانی نتانیاهو پس از حمله به قطر است.

در ظاهر یک بیانیه مطبوعاتی است، اما در عمل دکترین سیاسی اسرائیل را نشان می‌دهد. یک مجوز اخلاقی و سیاسی برای آغاز فصلی نوین از درگیری در خاورمیانه بود. نتانیاهو با گره زدن سرنوشت اسرائیل به تجربه ترومااتیک آمریکا، نه‌تنها به دنبال جلب همدردی جهانی بود، بلکه می‌خواست کارت سفیدی برای هرگونه اقدام نظامی پیش‌دستانه و فراسرزمنی دریافت کند: درست همان‌طور که آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر دریافت کرد.

اما این همانندسازی، لایه‌ای عمیق‌تر و نگران‌کننده‌تر را آشکار می‌کند: اگر از زاویه تئوری False Flag یا «عملیات پرچم دروغین» به آن بنگریم چرا که این دیدگاه حول حوادث ۱۱ سپتامبر نیز وجود داشت. دهه‌هاست که جایگاه‌ران، حادثه برج‌های دوقلو را نه یک حمله تروریستی صرف، بلکه یک «پهنه» مهندسی شده‌ای توجیه‌پذیر کشی به افغانستان و عراق و بازتوسیع نقشه ژئوپلیتیک منطقه می‌دانند. حال اگر این نژ شکاکانه را بر روی ۷ اکتبر قرار دهیم، به نتایج تکان‌دهنده‌ای می‌رسیم.

وقتی نتانیاهو ۷ اکتبر را ۱۱ سپتامبر اسرائیل می‌نامد، ناخودآگاه تمام حوادثی ۱۱ سپتامبر را به سمت عملیات ۷ اکتبر فرا می‌خواند. تمام تردیدها و سوال‌های پیرامون آن را.

اجزای عملیات طوفان الاقصی، فراتر از یک غافلگیری ساده، سوالاتی بنیادین را برمی‌انگیزد که به بازنی مشکوک و مهندسی شده اشاره دارد. این سناریو با یک شکست اطلاعاتی مطلق آغاز می‌شود؛ وضعیتی که در آن پیچیده‌ترین و پیشرفته‌ترین سیستم‌های امنیتی جهان، موساد و شین‌بت، از عملیاتی با این مقیاس که نیازمند ماه‌ها برنامه‌ریزی بوده، کاملاً بی‌خبر می‌مانند.

این غفلت ادعایی، زمانی سوال‌برانگیزتر می‌شود که با صحنه‌پردازی بی‌سابقه‌ای که جشنواره موسیقی به احضور اتباع خارجی در آسیب‌پذیرترین نقطه مرزی غزه همراه می‌شود؛ یک خطای استراتژیک که پیش از آنکه اشتباه باشد، به یک طعمه‌گذاری عامدانه شباهت دارد. بلافاصله پس از آن، جنگ روایت‌ها با تصویربرداری حرفه‌ای و انتشار فوری صحنه‌هایی وحشیانه مانند نمایش جنازه نیم‌برهنه یک دختر جوان، کلید خورد. اقدامی که با تضاد کامل با آموزه‌های دینی و فرهنگی حماس، به نظر می‌رسد. تنها برای بسیج افکار عمومی جهانی و مشروعیت‌بخشی به یک انتقام خونین طراحی شده بود.

در نهایت، این بازل با رویکرد تقدیس قربانی به جای نجات گروگان تکمیل می‌شود. رفتار نتانیاهو و کابینه جنگی‌اش به وضوح نشان می‌دهد که نجات جان گروگان‌ها هرگز اولویت اصلی نبوده است. آن‌ها به عنوان قربانی مقدس، سوخت لازم برای برافروختن آتش خشم عمومی و توجیه پاکسازی قومی در غزه بودند. اگر هدف نجات بود، دیپلماسی بر بمباران مقدم می‌شد. اما چون هدف جنگ، رهبر، قربانیان بیش از زنده‌ها ارزش داشتند.

این عملیات به اسرائیل بهانه‌ای طلایی داد تا غزه را با خاک یکسان کند. اما اهداف واقعی بسیار فراتر از غزه بود. زنجیره حوادث پس از آن را مرور کنیم: حمله مستقیم به کنسولگری ایران در دمشق، ترور فرماندهان ارشد سپاه، ترور اسماعیل هنیه در قلب تهران، ترور سیدحسن نصرالله، حملات گسترده به لبنان، جنگ ۱۲ روزه با ایران و ترور سران بلندپایه‌ی نظامی و نابودی زیرساخت‌های هسته‌ای ایران، و در نهایت حمله به قطر: یک همپیمان کلیدی آمریکا و میانجی صلح. این‌ها اقدامات تلافی‌جویانه نیستند. این‌ها فازهای بعدی همان پروژه ۷ اکتبر هستند.

در کانون این بازل پیچیده، شخصیت مبهم یحیی سنوار قرار دارد. شخصیتی که هرگونه پرسشگری درباره نقش او تا دیروز جرم‌انگاری می‌شد. اما امروز واکاوی جایگاه او یک ضرورت انکارناپذیر امنیت ملی است.

برای فهم نقش او، سه سناریوی محتمل را می‌توان ترسیم کرد: در سناریوی خوش‌بینانه، او تیمش قربانی تحلیل‌های استراتژیک فاجعه‌بار یا مشاورانی نفوذی شده‌اند و نتوانستند پیامدهای ویرانگر اقدام خود را پیش‌بینی کنند.

سناریوی واقع‌بینانه‌تر، او را در یک «عمل انجام‌شده» قرار می‌دهد که توسط حلقه‌ای از معتمدین خائن طراحی و اجرا شده است و سرانجام، در سناریوی تکان‌دهنده، سنوار نه قربانی، بلکه خود مهره اصلی و عامدانه پروژه‌ای بزرگ‌تر برای کشاندن کل محور مقاومت به یک جنگ فرسایشی و نابودگر بوده است. (در حد احتمالی که همچنان نیازمند بررسی کارشناسی دارد و نه تنظر قطعی) خطرناک‌تر از هر سناریویی درباره سنوار است.

جریان‌هایی که هرگونه پرسشگری و تحلیل انتقادی از ۷ اکتبر را با برچسب «خیانت» و «خود» سرکوب کردند، این جریان‌ها، عملاً به دشمن اجازه دادند تا روایت خود را غالب کرده و برای حمله به منافع حیاتی ایران، مشروعیت بسازد. این افراد و این تفکر، یک نقطه کور امنیتی برای ایران محسوب می‌شوند که باید شناسایی و رصد شوند.

بازخوانی سخنان نتانیاهو اکنون معنای هولناکی می‌یابد. همان طور که ۱۱ سپتامبر بهانه‌ای «جنگ علیه ترور» و اشغال کابل و بغداد شد، پروژه ۷ اکتبر نیز مقدمه‌ای برای «جنگ علیه محور مقاومت» است.

نتانیاهو با تکرار الگوی بوش، به دنبال مجوزی برای بازآرایی بزرگ خاورمیانه به نفع اسرائیل است؛ پروژه‌ای که هدف نهایی آن نه حماس، بلکه کشاندن جنگ به قلب تهران و مهار قدرت منطقه‌ای ایران است. در برابر چنین سناریوی مهلکی، ایران باید با در نظر گرفتن بدترین حالت (Worst Case)، به سرعت به انسجام داخلی بازگردد و از ایجاد شکاف و درگیری با مردم به‌ویژه نسل جوان خودداری کند.

اولویت‌های انحرافی و خاکبازی‌های سیاسی، از جدال بر سر کنسرت تا محدودیت‌های اجتماعی در کافه‌ها و بستن کسبوکارها باید به سرعت کنار گذاشت. این موارد می‌تواند بخشی از نقشه‌ای باشد که برای ایران کشیده‌اند. باید خود و ربطدهندگان حکومت به این مسیر را دریافت و توجیه کرد. چه آنان که جلوی دفتر شورای امنیت ملی تجمع می‌کنند و چه آنان که به وزیر خارجه دشنام می‌دهند. ایشان ناخولیت(؟) در سناریوی احتمالی از پیش تعیین شده بازی می‌کنند. مگر نمی‌دانند که وزارت خارجه و شورای عالی امنیت ملی به‌صورت فردی اداره نمی‌شوند؟ از طرفی جبر طبیعت را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. نسل ما به پایان عمر سیاسی و تاثیرگذاری خود نزدیک می‌شود. زیان و دغدغه‌های جوانان امروز، صاحبان ایران آینده را درک کرد و آرزوها و آرمان‌های نرسیده‌ی‌مان را فدای آشتی با آنها کرد که اگر چنین نشود، دیگران با زبانی جنایت‌زا دل و ذهن آن‌ها را به دست خواهند آورد و بزرگترین شکست استراتژیک در خاک خودی رقم خواهد خورد.

صادق زنگنه، کارشناس سیاسی